

دوست اندلسی

نوشته‌ی: الکساندر سودربرگ
برگردان: ارنواز صفری

مجموعه
یخ



آوند دانش

سرشناسه	سودربرگ، الکساندر
عنوان و نام پدیدآور	Söderberg, Alexander
مشخصات نشر	دوست اندلسی / نوشته‌ی الکساندر سودربرگ ؛ برگردان ارنواز صفری
مشخصات ظاهری	تهران: آوند دانش ، ۱۳۹۷ .
شابک	۶۷۵ ص. ۱۴/۵ و ۲۱/۵ س.م
وضعیت فهرست‌نویسی	۹۷۸-۶۰۰-۸۶۶۸-۵۶-۵
یادداشت	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: Andalusiske vännen, c 2013.
موضوع	کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان «The Andalusian friend : a novel» به فارسی برگردانده شده است.
موضوع	داستان‌های سولدی -- قرن ۲۱.م
شناسه افزوده	Swedish fiction -- 21st century
رده بندی کنگره	صفری، ارنواز، ۱۳۶۷ - . مترجم
رده بندی دیویی	۱۳۹۷ ۴۵۹ /۲۵/۹۸۷۷ PT
شماره کتابشناسی ملی	۸۳۹/۷۳۸
	۵۱۴۹۱۸۲

دوست اندلسی

نوشته‌ی: الکساندر سودربرگ
برگردان: ارنواز صفری

ترجمه از: مه‌رک ملک‌مرزبان
سازمان: واه خانلری
آدرس: درافت: استودیو خربی

تاریخ انتشار: ۱۱۷۷

شمارگان: ۱۱۰۰ : خه

لیتوگرافی: چاپ: ر صحافی: غفاری

نشانی ناشر: خیابان پارس، خیابان گلانی، خیابان

ناطق نوری، بن‌بست طلایی، کد پستی: ۱۹۸۵۶۷۳

شماره ۱۲ صندوق پستی: ۲۲۸۹۳۹۸۸

تلفن: ۲۲۸۷۱۵۲۲، نمابر: ۶۶۵۹۱۹۰۹

مرکز پخش: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۶۸-۵۶-۵

شابک: ۵۵۰۰۰ تومان

قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق این کتاب نزد ناشر محفوظ است.



آوند دانش

فهرست

۷	 درباره‌ی نویسنده
۹	 فهرست شخصیت‌ها
۱۱	 مقدمه

بخش اول

استکھلم، شش هفته پیش، ماه مه

۱۹	 ۱
۳۱	 ۲
۵۱	 ۳
۷۵	 ۴
۱۰۵	 ۵
۱۳۵	 ۶
۱۴۵	 ۷

بخش دوم

۱۷۱	 ۸
۱۹۵	 ۹
۲۳۳	 ۱۰

۲۴۵		۱۱
۲۵۹		۱۲
۲۷۷		۱۳
۲۹۷		۱۴
۳۲۵		۱۵

بخش سوم

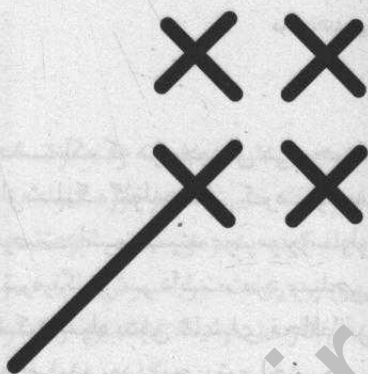
۳۴۱		۱۶
۳۶۵		۱۷
۳۷۹		۱۸
۴۱۱		۱۹
۴۳۷		۲۰
۴۸۵		۲۱
۵۱۳		۲۲

بخش چهارم

۵۳۱		۲۳
۵۶۵		۲۴
۵۷۷		۲۵
۵۹۱		۲۶
۶۰۹		۲۷
۶۳۹		۲۸
۶۴۷		۲۹

بخش پایانی

۶۶۷		اوت
-----	-------	-----



زن نگاهش را از آینه‌ی وسط و مسیر روبه‌رو می‌چرخاند. هنوز موتورسیکلت را ندیده است. دست‌کم تا آن لحظه. چند ثانیه‌ی پیش تا پشت سرش رسید و بعد ناپدید شده بودند. او به خطوط وسط جاده تغییر مسیر داد و سعی کرد از ماشین‌های پشت سرش فاصله بگیرد.

مرد به پشت سر خیره شده بود و می‌خواست رانندگی زن را از روی صندلی شاگرد هدایت کند. زن صدای موتور را نمی‌شنید، فقط ترس را در صدایش تشخیص می‌داد.

یک لحظه سایه‌ای از موتورسیکلت در آینه‌ی ریزان وسط ماشین نمایان شد، چند ثانیه پنهان شد، دوباره نمایان شد و این جریان ادامه داشت، انگار موتور داشت بین ماشین‌های پشت سرشان لای می‌کشید.

زن به خطوط سمت چپ جاده که حالا ماشینی تویش نبود تغییر مسیر داد، پایش را روی پدال گاز فشار داد، ماشین بر اثر فشاری که برای رفتن به دنده‌ی پنج به موتور وارد شده بود به لرزش افتاد؛ سبک‌ترین دنده. زن تهوع داشت.

جریان هوا را اطراف پایش حس می‌کرد، گلوله‌ها باید جایی آن پایین خورده باشد. از سوراخ‌ها صدای ناله می‌آمد که با صدای زوزه‌ی موتور

ماشین قاطی شده بود، صدایی وحشتناک که در وجودش می پیچید. نمی توانست مسافتی را که قبل از شلیک گلوله ها طی کرده بود به خاطر بیاورد، انگار واقعی نبود. فرصت داشت ببیند مرد موتورسوار کلاه کاسکت آبی با شیشه ی محافظ تیره رنگ بر سر داشت، مرد مسلحی که پشت او نشسته بود هم کلاه کاسکت سیاه بدون شیشه ی محافظ بر سر داشت؛ چشم های مرد را لحظه ای دیده بود، پوچی توی چشم های مرد را دیده بود.

نیرانازی سمت چپشان شروع شده بود. صدا از جایی نامعلوم بلند شد. صدای تلق تولوق توی ماشین شبیه این بود که کسی با زنجیری تلفه به بدنه ی ماشین بکوبد. در همان لحظه زن صدای فریادی شنید، اما نمی دانست خودش فریاد کشیده بود یا مرد که کنارش نشسته بود. نگاهی سریع به مرد انداخت. حالش عوض شده بود. وجود مرد سرشار از ترس بود. عصبانی. نظر می رسید. همه ی این ها از صورت مرد مشخص بود: خط عمیق بین ابروها، چشمانی خیره با مردمک هایی که دو دو می زد. مرد یک بار دیگر دکمه ی شماره گیر موبایلش را فشار داد. از زمانی که اولین شلیک شده بود مدام همین کار را می کرد. صبر کرد، با دقت به روبه روبرو خیره شد. این بار هم کسی جواب نداد. تلفن را قطع کرد.

موتورسیکلت سریع به سمت آن ها می راند. مرد فریاد می زد. سریع تر رانندگی کند. زن می دانست نه سرعت نجاتشان می دهد نه فریادهای مرد کاری از پیش می برد. زن طعمی شبیه آهن را در دهانش حس کرد، طعم ترس. پیچ هایی در سرش طنین انداخته بود. ترس مرد از حد گذشته بود، زن دیگر نمی لرزید، فقط احساس می کرد دست هایش سنگین شده، انگار رانندگی کردن کار سختی شده بود. موتورسیکلت ناگهان مثل دشمن نامرئی پیش رویشان سبز شد. زن به سرعت نگاهی به سمت چپش انداخت و سلاح کوچک را در دست مرد دید

که به سمتشان نشانه رفته بود. همین که تیر از سلاح شلیک شد، زن ناخودآگاه خم شد. برخورد گلوله به بدنه‌ی ماشین صدای وحشتناکی ایجاد کرد، پنجره‌ی کناری خرد شد و آبشاری از خرده شیشه بر سر و روی زن ریخت. زن سرش را به سرعت کنار کشید، پایش را محکم بر پدال گاز فشار داد. ماشین از کنترلش خارج شده بود. زن نمی‌دانست به این نشان چه می‌گذرد. فقط فرصت داشت ببیند داشبوردها که جلوی پاهای مرد باز شده پر از مجله است و مرد هفت تیر به دست دارد. بعد صدای بلند یی برخاست، صدای کشیده شدن آهن روی آهن. صدای بلند خراشیدگی که از برخورد سمت راست ماشین با موانع کنار جاده به وجود آمده بود. صدای جیغ، صدای کشیده شدن آهن‌ها روی هم آمد، ماشین به لرزه افتاد و به سوختگی ماشین را پر کرد.

زن صاف نشست، فرمان را رها کرد و چرخ‌ها را صاف کرد، و دوباره به سمت ماشین‌های در رست و آمد. سریع پشتش را نگاه کرد، موتورسیکلت پشت سرش بود. مرد صدای بلند فحشی داد و به سمت زن خم شد، و از شیشه‌ی سمت او به بیرن شلیک کرد، سه تیر پشت سر هم.

صدای وحشتناک شلیک گلوله‌ها در ماشین به چنانی موتورسیکلت ترمز کرد و ناپدید شد.

زن پرسید: «چقد دیگه مونده؟»

مرد طوری به زن نگاه کرد انگار متوجه معنای سؤالش نشده بود. با تأخیر گفت: «نمی‌دونم...»

پدال گاز را همچنان تا آخر فشار می‌داد، عقربه‌ی سرعت‌سنج سر پیچ‌ها می‌لرزید. نگاه سریع دیگری به آینه‌ی وسط انداخت.

زن گفت: «دوباره سر و کله‌شون پیدا شد.»

مرد تلاش کرد شیشه‌ی سمت خودش را پایین بیاورد اما برخورد با موانع کنار جاده در را قر کرده بود و شیشه بالا و پایین نمی‌رفت. مرد به سمت زن خم شد، با پای راست به پنجره ضربه زد. بیشتر خرده شیشه‌ها بیرون ریخت. بقیه‌ی خرده‌ها را با دسته‌ی هفت‌تیرش بیرون ریخت، بعد به بیرون خم شد و به سمت موتورسیکلت که یک بار دیگر کنار کشیده بود تیراندازی کرد. زن فهمید موقعیتشان بسیار امیدکننده است. کنترل همه چیز دست موتورسیکلت بود.

بعد غمناک در سکوت فرو رفت، انگار کسی دکمه‌ی بی‌صدا را فشار داده بود. آن‌ها را مسیر می‌راندند، و طوری به روبه‌رو خیره بودند گویی تلاش می‌کردند خود را با مرگی که پیش رویشان قرار گرفته بود وفق دهند. صورت‌سای رنگ‌دیده، از درک آنچه در این لحظه‌ی خاص بر سرشان می‌آمد ناتوان بودند. مرد خسته به نظر می‌آمد، سرش آویزان و چشمانش غمگین بود.

زن در حالی که هر دو دستش روی فرمان ماشین بود و چشم‌هایش به مسیر و با سرعتی یکنواخت می‌راند، با صدای بلند داد زد: «یه چیزی بگو.»

مرد اول چیزی نگفت. انگار در فکر فرو رفته بود. بعد به سمت زن چرخید.

«متأسفم، سوفی.»